



بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَتَّخِذُوا الْيَهُودَ وَالنَّصَارَىٰ أَوْلِيَاءَ بَعْضُهُمْ أَوْلِيَاءُ بَعْضٍ وَمَنْ يَتَوَلَّهُمْ مِنْكُمْ فَإِنَّهُ مِنْهُمْ إِنَّ اللَّهَ لَا يَهْدِي الْقَوْمَ الظَّالِمِينَ ﴿٥٥﴾ فَتَرَى الَّذِينَ فِي قُلُوبِهِمْ مَرَضٌ يُسَارِعُونَ فِيهِمْ يَقُولُونَ نَخْشَىٰ أَنْ تُصِيبَنَا دَائِرَةٌ فَعَسَىٰ اللَّهُ أَنْ يَأْتِيَ بِالْفَتْحِ أَوْ أَمْرٍ مِنْ عِنْدِهِ فَيُضْبِعُوا عَلَىٰ مَا اسْتَرَوْا فِي أَنفُسِهِمْ نَادِمِينَ ﴿٥٦﴾



**برای دانلود صوت جلسه اینجا کلیک کنید**  
توصیه اکید می شود که حتما همراه با خواندن متن کتاب صوت سخنرانی این جلسه (با صدای رهبری) را هم گوش کنید!

سوره مبارکه مائده

اولاً قبل از آنی که شروع کنیم به بحث، یک حدیثی را از پیغمبر خدا صلی الله علیه وآله وسلم به خاطر دوستان و برادران می آورم. در آن حدیث از قول پیامبر خدا این جور نقل شده: «رَجِمَ اللَّهُ امْرَأَةً عَمَلًا عَمَلًا فَاتَّقَنَتْ» یعنی خدا رحمت کند کسی را که هر کاری انجام می دهد، محکم و متقن انجام بدهد. در کارها محکم کاری بکند؛ یعنی فکر احتمالات را هم در کارها بکند. احتمال خاموشی برق، احتمال خرابی میکروفن، احتمال ده ها حادثه دیگر از این قبیل. پیشامد امروز، یک درسی شد برای ما. چقدر خوب است که ما قبلاً به فکر پیشامدهای احتمالی باشیم. مولای ما امیرالمؤمنین صلوات الله وسلامه علیه در خطبه ای از نهج البلاغه همین مطلب را بیان می کنند، می فرمایند: من مثل آن حیوان گنج بی هوش نیستم، توی لانه نمی خوابم تا صیاد بیاید مرا بگیرد، بلکه از پیشامدها، از آنچه که برای من پیش آمده و اتفاق افتاده، برای فهم مسائل بعدی استفاده می کنم، تجربه می اندوزم. و این یک درسی ست برای ما که در همه مسائل زندگی، از آنچه گذشته است، تجربه ها بیندوزیم برای آنچه باقی مانده است. و حساب احتمالات و پیشامدها را بکنیم.

اجازه بدهید خلاصه صحبت کنم، اگرچه که بحث محتاج تفصیل است و البته من هم بحث را تا

آنجایی که لازم بدانم که ادامه پیدا کند تفصیل خواهم داد، تا یک روز دیگر یا دو روز دیگر ادامه می‌دهم تا مطلب روشن بشود. به طور خلاصه، آنی که در دنباله بابِ بحثِ ولایت لازم است عرض بشود، این است که یک جامعه اسلامی و یک جمعیتی که به عنوان امت اسلامی تشکیل شدند؛ یعنی با مقررات الهی و با طرز فکر الهی و با قانون‌گذاری و اجرای قانون به وسیله قدرت الهی، این جمعیت دارند اداره می‌شوند، که امت اسلامی اسمش را می‌گذاریم، این امت اسلامی اگر بخواهند ولایت داشته باشند، به آن معنای قرآنی که دیروز گفتم - یواش یواش می‌رسیم به آن معنای ولایت در ذهن‌های خواص. آن ولایتی که در ذهن عوام هست، آن را حالا کاری نداریم، آن ولایتی که در ذهن خواص هست؛ یعنی فضلا و دانایان و دانشمندانی که واردند در معارف اسلامی و شیعی. می‌رسیم حالا به آنجا؛ اما حالا بحث فعلاً از ولایت قرآنی است - اگر بخواهند برسند به آن ولایت قرآنی، آن ولایتی که در قرآن مطرح شده، امت اسلام بخواهد آن را تأمین کند برای خودش؛ دو جهت را باید مراعات کند. یک جهت، جهت ارتباطات داخلی است، در داخل جامعه اسلامی؛ یک جهت، جهت ارتباطات خارجی است، یعنی رابطه عالم اسلام و امت اسلام و جامعه اسلامی با جوامع دیگر.

در زمینه ارتباطات داخلی، امت اسلام آن وقتی دارای ولایت به معنای قرآنی است که کمال همبستگی و اتصال و ارتباط و اتحاد صفوف و فشردگی هرچه بیشتر آحاد و جناح‌های گوناگون را در خودش تأمین کند. هیچ‌گونه تفرق و اختلافی در سرتاسر امت عظیم اسلامی نباشد. صف‌های گوناگون در داخل این امت تشکیل نشود.

اگر چنانچه دو واحد در داخل امت اسلامی با همدیگر به جنگ برخاستند، مثلاً فرض کنید که یک گروهی در شرق ممالک اسلامی با یک گروهی در شمال شرقی ممالک اسلامی، اگر بنا کردند با همدیگر محاربه کردن و جنگیدن، قاعده بر این است، دستور قرآنی بر این است که بقیه مسلمان‌ها هرچه می‌توانند سعی کنند تا میان آن دو مخاصم و متخاصم<sup>۱</sup> را آشتی بدهند. اگر دیدند که بین این دو مخاصم، یکی حاضر است آشتی کند، اما آن دیگری حاضر نیست آشتی کند، یا حرف آن دیگری حرف زوری است، درحالی‌که حرف این یکی حرف حقی است، و آن آدمی که طرف دار زور است، حاضر نیست که تن به حرف حق بدهد و به سخن حق بگراید؛ در این طور جایی، تمام عالم اسلام باید یک دست بشوند، هم دست بشوند، بروند سراغ آن زورگو و او را ساکت کنند. با او بستیزند تا او را

۱. (خ ص م) دشمنی‌کننده و دشمنی‌کننده علیه یکدیگر

بر سر جای خود بنشانند.

آیه قرآن است: «وَإِنْ طَائِفَتَانِ مِنَ الْمُؤْمِنِينَ اقْتَتَلُوا» اگر دو طایفه، دو گروه از گروه‌های مسلمان با یکدیگر جنگیدند، «فَأَصْلِحُوا بَيْنَهُمَا» بین این دو گروه مسلمان را اصلاح کنید. «فَإِنْ بَغَتْ إِحْدَاهُمَا عَلَى الْأُخْرَى» اگر میان این دو گروه، یک گروه بر دیگری ظلم کرد، بغی و تجاوز و تعدی روا داشت و زور گفت و قلدری خواست بکند، «فَقَاتِلُوا الَّتِي تَبَغِي» با آن که زور می‌گوید بجنگید، «حَتَّى تَفِيءَ إِلَى أَمْرِ اللَّهِ» تا مجبور بشود برگردد به فرمان خدا، ناچار بشود فرمان خدا را قبول کند. این دستور خداست در زمینه حفظ وحدت در داخل جامعه اسلامی.

و اما در زمینه روابط خارجی؛ در زمینه روابط خارجی، عالم اسلام باید سعی کند، امت اسلامی باید سعی کند روابط خود را با دنیای غیر مسلمان و غیر این امت جوری تنظیم کند که یک‌ذره تحت فرمان آنها قرار نگیرد، یک‌ذره تحت تأثیر افکار آنها قرار نگیرد. یک مختصر، سیاست مستقل، تحت تأثیر سیاست‌های آنها از استقلال نیفتد. هم جبهگی و پیوستگی ملت مسلمان با آنها به کلی ممنوع است؛ در صورتی که این پیوستگی موجب بشود که امت مسلمان تحت تأثیر قرار بگیرد.

داستان معروفی اینجا هست، که بنده حالا تفصیلش را نمی‌گویم، روایتی است که در نوع کتب معتبره شیعه، این روایت ذکر شده. مربوط به زمان امام باقر صلوات‌الله‌علیه است که سکه عالم اسلام را از کشور روم می‌آوردند و او یک تهدیدی کرد و اینها ماندند درمانده؛ آن وقت امام علیه‌السلام ارشاد کرد دستگاه خلافت را. خیلی عجیب است ها! این تنها نکته‌ای است - یکی، دو مورد استثنایی - که بنده می‌بینم که ائمه هدی علیهم‌السلام مختصر روی خوشی به دستگاه خلافت نشان دادند. یکی اش اینجاست. امام راهنمایی کرد دستگاه خلافت را و فرمود که سکه را این جوری می‌ریزید. بلد نبودند سکه زدن را، اندازه نقره‌ها را نمی‌دانستند از کجا فراهم کنند و چه جوری تأمین کنند، اندازه یک درهم و نیم درهم و اینهایی که بایستی برطبق سکه زده بشود؛ امام راهنمایی‌شان کرد.

بنابراین از لحاظ روابط خارجی، یک‌ذره تأثیرپذیری از جناح‌های ضد اسلامی یا غیر اسلامی، مخصوصاً ضد اسلامی، ممنوع است. حق ندارد جامعه اسلامی و امت اسلامی که پیوند خودش را با دنیای خارج از اسلام، جز به صورت فرادست بودن، بالادست بودن، برقرار کند؛ یعنی اگر چنانچه یک رابطه‌ای میان امت اسلامی و امتی غیر مسلمان، بنا شد برقرار بشود، رابطه استثماری، مثلاً فرض کنید از قبیل

ماجرای تنباکو و کمپانی رژی<sup>۱</sup> که آقایان می‌دانید و شنیدید، عالم اسلام حق ندارد این رابطه را ببندد. یا فرض بفرمایید مثل آن سلاطین و حکام مغولی هندوستان که اجازه دادند دولت‌های خارجی بیایند آنجا کمپانی تأسیس بکنند، عملی برخلاف ولایت عالم اسلام انجام دادند. جایز نبود این کار که بگذارند کمپانی بیاید؛ چون می‌دانستند یا اگر نمی‌دانستند، بایست می‌دانستند - باید بدانند - که کمپانی مثلاً هند شرقی،<sup>۲</sup> وقتی که وارد آن منطقه شد، وارد آن سرزمین شد، چه بلایی به روزگار آن مردم درخواهد آورد و چگونه سرطان استعمار را تا رگ و پی آن شبه‌قاره عظیم خواهد گسترانید. باید می‌فهمیدند اینها را، نفهمیدند. و عالم اسلام و امت اسلامی اجازه نمی‌دهد هرگز این‌گونه روابط را.

توجه داشته باشید. اینکه می‌گوییم با دولت‌های غیر مسلمان و با امم غیر مسلمان رابطه‌ها قطع است، نه به این معناست که عالم اسلام و امت اسلامی در انزوای سیاسی به سر خواهد برد، نه؛ مسئله مسئله انزوای سیاسی نیست که خیال کنید عالم اسلام با هیچ‌کس نه رابطه بازگانی دارد، نه رابطه سیاسی دارد، نه روابط دیپلماسی دارد، نه سفیر می‌فرستد، نه سفیر می‌گیرد، نه، این جور نیست، روابط معمولی دارد. ولایت با آنها ندارد، پیوستگی با آنها ندارد. پیوند جوهری و ماهوی<sup>۳</sup> با آنها ندارد. آن جوهری نخواهد بود که اگر آنها خواستند، بتوانند عالم اسلام را تحت تأثیر خودشان قرار بدهند. ولایت پس دو رویه دارد - ولایت قرآنی - یک رویه اینکه در داخل جامعه اسلامی همه عناصر بایستی به سوی یک هدف، به سوی یک جهت، با یک راه، با یک گام قدم بردارند. در خارج از جامعه اسلامی، امت اسلامی بایستی با همه بلوک‌ها و جناح‌های ضد اسلامی، پیوندهای خود را بگسلد.

اینجا یک نکته دقیق وجود دارد که می‌رساند ولایت به این معنا را که در قرآن آمده، به همان معنای ولایتی که ما، شیعه، قائلیم. دقت بکنید تا این نکته را بیان بکنم، همه بفهمید که ولایت در شیعه چگونه با ولایت قرآنی مربوط می‌شود. ممکن است چهار نفر آدم حاضر باشند تعبداً، یا نسل گذشته

۱. در سومین سفر ناصرالدین شاه به اروپا، قراردادی میان دولت ایران و جرالد تالبوت، مؤسس شرکت رژی، منعقد شد که به موجب آن امتیاز تجارت توتون و تنباکو و سیگار، به مدت پنجاه سال در برابر پرداخت مبلغی به‌طور سالیانه، در انحصار این شرکت قرار می‌گرفت. این شرکت به بهانه فعالیت تجاری، اتباع بسیاری وارد ایران کرد که تعداد قابل‌ذکری از آنها مبلغان مسیحی بودند. این امتیاز با صدور حکم تحریم میرزای شیرازی لغو شد.

۲. کمپانی هند شرقی یک شرکت سهامی عام انگلیسی بود که با دریافت امتیازنامه‌ای از ملکه انگلستان و امتیازاتی انحصاری از فرمانروای هندوستان، توانست به سود سرشاری دست پیدا کند. این کمپانی کم‌کم به بهانه دفاع از اموال خود و... نیروی نظامی در هندوستان مستقر کرد و عملاً این کشور بزرگ را جزو مستعمرات بریتانیا ساخت.

۳. امر مربوط به اساس و ریشه و ذات هرچیز و هرکار

حاضر باشند تعبداً یک چیزهایی راجع به ولایت بشنوند و قبول کنند، اما این جوانی که می‌خواهد بفهمد و با قرآن مربوط است، باید دقت کند که ولایت شیعی از کجا درمی‌آید.

اینی که ما ارتباط با امام را این قدر مهم دانستیم، اینی که ما فرمان امام را در همه شئون زندگی جامعه نافذ دانستیم، این برای چیست؟ از کجا در می‌آید؟ اینجا قرآن با ما حرف می‌زند - آن نکته، همین است که دارم می‌گویم - اگر بخواهد یک جامعه‌ای و یک امتی، که ولایت قرآنی را به این معنا داشته باشد، یعنی بخواهد تمام نیروهای داخلی اش در یک جهت، به سوی یک هدف، در یک خط به راه بیفتد و بخواهد تمام نیروهای داخلی اش علیه قدرت‌های ضد اسلامی در خارج بسیج بشود، احتیاج دارد به یک نقطه قدرت متمرکز در متن جامعه اسلام، به یک نقطه‌ای احتیاج دارد که تمام نیروهای داخلی به آن نقطه پیوندند، همه از آنجا الهام بگیرند و همه از او حرف بشنوند و حرف گوش کنند، و او تمام جوانب مصالح و مفاسد را بداند تا بتواند مثل یک دیده‌بان نیرومند قوی دستی و قوی چشمی، هرکسی را در جبهه جنگ، به کار مخصوص خودش بگمارد. لازم است یک رهبری، یک فرماندهی، یک قدرت متمرکزی در جامعه اسلامی وجود داشته باشد که این قدرت بداند از شما چه برمی‌آید، از من چه برمی‌آید، از انسان‌های دیگر چه برمی‌آید، تا به هرکسی آن کاری را که برای او لازم است، بگوید عمل بکن.

مثلاً در مقام تشبیه، اگر بخواهم تشبیه کنم؛ این کارگاه‌های قالی بافی را دیده‌اید؟ یک عده نشسته‌اند دارند قالی می‌بافند، هرکسی دارد کار می‌کند، هر بچه‌ای یا هر بزرگی که نشسته آنجا، دارد نخ می‌بافد تا دم غروب دو، سه تومان بگیرد. هرکدام دارند نشاطی و کاری را اینجا به خرج می‌دهند. اگر چنانچه این کارها هماهنگ نباشد، اگر یک فکر و چشم و قدرت بالاتری نباشد که مدام، آن متن قالی را برطبق آن دستوره‌های خاص بخواند، تا اینها بدانند چه نخ‌ی را به کار ببرند و چه جور بزنند و چه جور ببُرند، اگر یک چنین قدرت متمرکزی وجود نداشته باشد، این قالی چه جوری در می‌آید؟! می‌بینید که طرف راستش، حکایت از شرق می‌کند، طرف چپش، حکایت از غرب می‌کند! آن طرفش صحبت از قالی گردی می‌کند، آن طرف صحبت از قالی ترکمنی می‌کند! نقش‌ها بی‌ترتیب، اصلاً یک چیز هجوی درمی‌آید.

نظم قالی، اینی که شما می‌بینید این طرف یک گلی آمده، مثل آن گل؛ بدون هیچ کم و زیادی این طرف هم روییده، آمده و هر دوتا به آن ترنج وسط رسیده و مثل این دوتا باز آن طرف قالی هم دوتا دیگر

وجود دارد و همه چیزها منظم و همه چیز به جا، برای چیست؟ برای این است که اولاً دستور مشخص است، یک نفر هم نشسته، با صدای بلند دارد می‌گوید، نمی‌دانم دوتا از آن بالا بیا در پایین، آن نخ را از آن طرف بزن، آن یکی را از آن طرف بپُر. که بنده هرگز نشنیده‌ام و بلد نیستم، قالی‌فروش‌ها بلدند. قالی‌فروش‌ها هم بلد نیستند، قالی‌باف‌ها بلدند. توجه کردید؟

در جامعه اگر بخواهد همه نیروها به کار بیفتند و همه در یک جهت به کار بیفتند و هیچ‌یک از نیروها هرز نرود و همه نیروهای جامعه به صورت یک قدرت متراکمی، به مصالح جمعی بشریت به کار بیاید و جامعه بتواند مثل مشت واحدی باشد، درمقابل جناح‌ها و صف‌ها و قدرت‌های مخاصم؛ اگر اینها را بخواهد داشته باشد، احتیاج دارد به یک قدرت متمرکز. به یک دلی احتیاج دارد، به یک قلبی احتیاج دارد این جامعه و این پیکر عمومی امت اسلام. البته شرایطی هم دارد. باید خیلی آگاه باشد، باید خیلی بداند، باید خیلی باتصمیم باشد، باید چشمش دارای یک دید دیگری باشد، بایستی از هیچ چیزی در راه خدا نهراسد، بایستی وقتی لازم شد خودش را هم فدا کند؛ ما اسم یک چنین موجودی را چه می‌گذاریم؟ امام.

امام یعنی آن حاکم و پیشوایی که از طرف پروردگار در جامعه معین می‌شود. اینی که می‌گوییم از طرف خدا یعنی چه؟ یعنی یا خدا به نام و نشان معین می‌کند، مثل اینکه امیرالمؤمنین را، امام حسن را، امام حسین را، بقیه ائمه را معین کرده؛ خود پیغمبر هم یک امام است؛ خود پیغمبر هم یک امام است؛ «إِنِّي جَاعِلُكَ لِلنَّاسِ إِمَامًا»<sup>۱</sup>، خدای متعال به ابراهیم می‌گوید، من تو را امام قرار دادم. امام یعنی آن پیشوا و حاکم و رهبر در یک جامعه.

یک وقت این امام را خدا با نام و نشان معین می‌کند، می‌گوید بعد از پیغمبر باید علی بن ابی‌طالب علیه‌السلام مثلاً باشد. یک وقت امام را خدای متعال به نام معین نمی‌کند، به نشان معین می‌کند. مثل چه؟ مثل فرمایش امام علیه‌السلام<sup>۲</sup>، «فَأَمَّا مَنْ كَانَ مِنَ الْفُقَهَاءِ صَائِنًا لِنَفْسِهِ حَافِظًا لِدِينِهِ مُخَالِفًا عَلَىٰ هَوَاهُ مُطِيعًا لِأَمْرِ مَوْلَاهُ فَلِلْعَوَامِّ أَنْ يُقَلَّدُوهُ»؛ امام معین کرد دیگر، این هم امام است. آن فقیهی که جانشین امام منصوص<sup>۳</sup> است، خود امامی است، منتها امامی است که با نام معین نشده، با نشان معین شده، هرکسی که این نشان بر او تطبیق کرد، او می‌شود امام؛ کلمه امام را خواستم معنا کنم برایتان. امام یعنی پیشوا، یعنی حاکم،

۱. سوره مبارکه بقره/ آیه ۱۲۴

۲. امام حسن عسکری، حدیث شماره ۴۶

۳. (ن ص ص) تعیین شده از طریق آیات و روایات

یعنی زمامدار، یعنی آن کسی که هر جا او برود، انسان ها دنبالش می روند؛ که باید از سوی خدا باشد، عادل باشد، منصف باشد، بادین باشد، بالاراده باشد و از این قبیل حرف هایی که در زمینه امامت هست، که حالا در آن مقام نیستیم.

پس اصل ولایت قرآنی ایجاب کرد، چه چیزی را؟ وجود امام را. هنوز تمام نشده حرف، دقت کنید. اگر بخواهد این پیکر بزرگ، که اسمش امت اسلامی ست، زنده بماند، موفق بماند، همیشه پایدار باشد، باید چه کار کند؟ باید ارتباطش با این مرکز، با این قلب متحرک و پرهیجان، همه آن، همیشه، مستحکم، نیرومند، برقرار باشد. پس ولایت یعنی چه؟ درست دقت کنند همه، بعد دیگر ولایت یعنی چه؟ یعنی ارتباط مستحکم و نیرومند هر یک از آحاد امت اسلام، در همه حال، با آن قلب امت. ارتباط چه؟ ارتباط فکری و ارتباط عملی. یعنی درست از او سرمشق گرفتن، درست در افکار و بینش ها دنبال او بودن، و درست در افعال و رفتار و فعالیت ها و حرکت ها او را پیروی کردن.

پس ولایت علی بن ابی طالب یعنی چه؟ یعنی در افکار پیرو علی باشی؛ در افعال پیرو علی باشی، تو را با علی بن ابی طالب علیه السلام رابطه ای نیرومند، مستحکم، خلل ناپذیر پیوند زده باشد، از علی جدا نشوی؛ این معنای ولایت است. خوب فهمیدید ولایت چیست؟ اینجا است که می فهمیم معنای این حدیث را، «وَلَايَةُ عَلِيٍّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ حِصْنِي»<sup>۱</sup> ولایت علی بن ابی طالب حصن و حصار من است - از قول خدا - «فَمَنْ دَخَلَ حِصْنِي أَمِنَ مِنْ عَذَابِي» هر که داخل این حصار شد، از عذاب خدا مصون و مأمن خواهد ماند. بسیار حرف جالبی ست. یعنی چه؟ یعنی مسلمان ها، پیروان قرآن، اگر هم از لحاظ فکر و اندیشه و هم از لحاظ عمل و تلاش و فعالیت، متصل به علی بن ابی طالب باشند، از عذاب خدا مصون و محفوظند. مگر جز این است؟ مگر غیر از این است؟ اگر علی بن ابی طالب امروز شناخته بشود، بعد که شناخته شد، بنده و جناب عالی مثلش عمل کنیم، آن وقت ولایت پیدا می کنیم؛ ولایت یعنی این.

بنده ای که قرآن را قابل فهمیدن نمی دانم - البته بنده می دانم، خدا نکند من قرآن را قابل فهم ندانم، آنی که نمی داند - آن بنده خدایی که قرآن را قابل فهم نمی داند، این چطور می تواند بگوید من ولایت علی بن ابی طالب دارم و از لحاظ فکری با علی مرتبطم، در حالی که علی بن ابی طالب در خطبه نهج البلاغه می گوید: «وَأَعْلَمُوا أَنَّ هَذَا الْقُرْآنَ هُوَ النَّاصِحُ الَّذِي لَا يَعْشُ وَ الْهَادِي الَّذِي لَا يُضِلُّ وَ الْمُحَدِّثُ الَّذِي لَا يَكْذِبُ وَ مَا جَلَسَ هَذَا الْقُرْآنَ أَحَدٌ إِلَّا قَامَ عَنْهُ بِزِيَادَةٍ أَوْ نُقْصَانٍ زِيَادَةٍ فِي هُدًى أَوْ نُقْصَانٍ مِنْ

عَمِّي<sup>۱</sup>. امیرالمؤمنین این جور به قرآن دارد مردم را حواله می‌دهد، این جور دارد مردم را به قرآن سوق می‌دهد، آن بنده خدا که می‌گوید قرآن را نمی‌شود بفهمی، این ولایت علی بن ابی طالب دارد؟ هرگز نه. علی بن ابی طالب برای خاطر خدا، حاضر است از تمام وجودش بگذرد، عمل علی بن ابی طالب این است؛ این بابا حاضر نیست از یک مثقال از پولش، از جانش، از حیثیت اجتماعی‌اش، از راحتی‌اش، از آقایی‌اش برای خاطر خدا بگذرد، این ولایت علی بن ابی طالب دارد؟ ولایت علی بن ابی طالب را آن کسی دارد که پیوسته باشد به علی با پیوندی ناگسستنی؛ هم از لحاظ فکر و اندیشه، هم از لحاظ عمل.

اگر درست دقت کنید برادرها، این معنایی که از ولایت بنده گفتم، دقیق‌ترین و ظریف‌ترین معنایی است که درباره ولایت می‌شود تشریح کرد، می‌شود بیان کرد؛ از قرآن هم این درمی‌آید. حالا گوش کنید تا من آیات قرآن را برایتان بخوانم، که در این آیات قرآن از سوره مائده، هم به جنبه مثبت ولایت، یعنی پیوند داخلی، هم به جنبه منفی ولایت، یعنی قطع پیوندهای خارجی، هم به آن بُعد دیگر ولایت، یعنی ارتباط و اتصال با ولی - ولی یعنی آن قطب، یعنی آن قلب، یعنی آن حاکم و امام - به همه این چیزها اشاراتی رسا شده، حالا دقت کنید تا مطلب به دست بیاید.

«يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا<sup>۲</sup> اِی کسانی که ایمان آورده‌اید، «لَا تَتَّخِذُوا الْيَهُودَ وَالنَّصَارَىٰ أَوْلِيَاءَ» یهود و نصارا را، یهودیان و مسیحیان را اولیای خود مگیرید. اولیا جمع ولی است، ولی از ولایت است؛ ولایت یعنی پیوستگی، ولی یعنی پیوسته و پیوند زده. یهود و نصارا را پیوند خوردگان و پیوستگان با خود مگیرید، انتخاب نکنید. «بَعْضُهُمْ أَوْلِيَاءُ بَعْضٍ» آنها بعضی اولیا و هم جبهگان و پیوستگان بعضی دیگرند. نگاه نکنید که بلوک‌هایشان از همدیگر جداست؛ در معنا، برای ضدیت با اصالت‌های شما، همه یک جبهه‌اند. «بَعْضُهُمْ أَوْلِيَاءُ بَعْضٍ» بعضی هم جبهه بعضی دیگرند. «وَمَنْ يَتَوَلَّهُمْ مِنْكُمْ» هرکس تولى کند با آنان - تولى یعنی ولایت را پذیرفتن، از باب تفعل - هرکسی که قدم در وادی ولایت آنها بگذارد و پیوند بزند خودش را با آنها، مرتبط کند خودش را با آنها، رابطه برقرار کند، «فَإِنَّهُ مِنْهُمْ» بی‌گمان او خود از آنان است. «إِنَّ اللَّهَ لَا يَهْدِي الْقَوْمَ الظَّالِمِينَ» و خدا مردمان ستمگر را هدایت نخواهد کرد.

«فَتَرَى الَّذِينَ فِي قُلُوبِهِمْ مَرَضٌ» آن کسانی که در دل‌هایشان بیماری هست، ترجمه کردیم بیماردلان، «فَتَرَى الَّذِينَ فِي قُلُوبِهِمْ مَرَضٌ» آن کسانی که در دل، بیماری و مرض دارند، آنها را می‌بینی؟ «يُسَارِعُونَ

۱. حدیث شماره ۲۴، بدانید که قرآن همان نصیحتگری است که خیانت نمی‌ورزد، و هدایتگری است که گمراه نمی‌سازد، و گوینده‌ای است که دروغ نمی‌گوید. هرکس با قرآن نشست، این کتاب الهی یا چیزی بر او افزود یا از او کاست یا بر هدایت او افزود، یا از کوردلی‌اش کاست.

۲. سوره مبارکه مائده / آیات ۵۱ تا ۵۶



می‌شتابند در میان جبهه دشمنان دین، قناعت نمی‌کنند به اینکه بروند طرف آنها، بلکه می‌شتابند؛ قناعت نمی‌کنند به اینکه تا پهلویشان بروند، می‌روند تا آن اعماق جبهه‌شان. اگر بررسی آقا چرا این قدر با دشمن دین می‌سازی؟ با کسی که می‌دانی ضد دین است، چرا ضدیت که نمی‌کنی هیچ، دوستی هم به خرج می‌دهی؟ اگر این را از او بررسی، در جوابت چنین می‌گوید: «يَقُولُونَ نَخْشِي أَنْ تُصِيبَنَا دَائِرَةٌ» می‌گویند می‌ترسیم یک آسیبی به ما برسد؛ اگر دوستی نکنم، می‌ترسم به من آسیبی برسانند یا برساند. چقدر به گوش آدم آشناست این حرف‌ها. «نَخْشِي أَنْ تُصِيبَنَا دَائِرَةٌ» می‌ترسیم برایمان دردسری درست بشود، می‌ترسیم برایمان اسباب زحمتی درست بشود؛ ببینید چه کلمات آشنایی است، همین است «نَخْشِي أَنْ تُصِيبَنَا دَائِرَةٌ».

خدا در جواب اینها چه می‌گوید؟ می‌فرماید: «فَعَسَى اللَّهُ أَنْ يَأْتِيَنَّ بِالْفَتْحِ أَوْ أَمْرٍ مِنْ عِنْدِهِ» امید است که خدا پیروزی را نصیب جبهه مؤمن کند، یا یک حادثه‌ای از پیش خود، به سود آنان پدید آورد. بعد که این کار بشود، آن وقت، «فَيُصِيحُوا عَلَىٰ مَا أَسْرَوْا فِي أَنْفُسِهِمْ نَادِمِينَ»، تا این بدبخت‌هایی که با آنها ساخته بودند، پشیمان بشوند، روسیاه بشوند، بگویند دیدی چه غلطی کردیم، اگر می‌دانستیم که جبهه مؤمن این جور پیروزمند و نیرومند خواهد شد، با دشمن دین، با دشمن خدا نمی‌ساختیم؛ خودمان را بی‌آبرو نمی‌کردیم.

«وَيَقُولُ الَّذِينَ آمَنُوا»؛ بعد از آنی که آنها خودشان را مفتضح کردند و با دشمنان ساختند، مؤمنین چه می‌گویند؟ آن کسانی که ایمان آوردند می‌گویند: «أَهُؤُلَاءِ الَّذِينَ أَقْسَمُوا بِاللَّهِ جَهْدَ أَيْمَانِهِمْ أَنَّهُمْ لَمَعَكُمْ»، مؤمنین، بیچاره‌ها در بهت و حیرت فرو می‌روند، !! همین‌ها بودند، این چهره‌های خوش‌ظاهر و موجه، قسم می‌خوردند، با سوگندهای غلاظ و شداد<sup>۱</sup> که ما با شما ایم. هروقت با آنها حرف می‌زدیم، هروقت به آنها چیزی می‌گفتیم، می‌گفتند بله، ما هم با شما هم عقیده‌ایم، ما هم با شما اختلافی نداریم، ما هم همین حرفی که شما می‌زنید، می‌زنیم؛ در مقام بیان، این جور با آدم حرف می‌زدند؛ بعد معلوم شد که دل‌های اینها مریض بوده و علی‌رغم ظاهر نیکشان، دل‌های چرکین و سیاه و نفاق‌آمیز داشتند. مؤمنین آن روز می‌گویند عجب! بین چه قسمی می‌خوردند اینها. همان‌ها اینها؟ «أَهُؤُلَاءِ الَّذِينَ أَقْسَمُوا بِاللَّهِ جَهْدَ أَيْمَانِهِمْ» آیا همین‌ها هستند، آنهایی که سوگند می‌خوردند به خدا، سوگندهایی سخت و غلیظ؟ «إِنَّهُمْ لَمَعَكُمْ» که با شما هستند. با شما هم عقیده و هم‌فکرند. «حَبِطَتِ أَعْمَالُهُمْ» پوچ

۱. (غلظ) جمع غلیظ، درشت، پُرمايه، (شدد) جمع شدید

و بیهوده و نابود شد کارهایی که کرده بودند؛ «فَأَصْبَحُوا خَاسِرِينَ» زیانکار گشتند، زیانکاران واقعی. خب، این راجع به ارتباطات خارجی، حالا راجع به ارتباطات داخلی دقت کنید. «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا» ای کسانی که ایمان آوردید، «مَنْ يَرْتَدَّ مِنْكُمْ عَنْ دِينِهِ» اگر شما از دین خود باز بگردید، اگر این بار رسالت و مسئولیتی را که با ایمان به خدا پذیرفته بودید، از دوشتان روی زمین بگذارید و آن را به سرمنزله نرسانید؛ خیال نکنید که این بار به سرمنزله نخواهد رسید؛ تصور باطلی خواهد بود این خیال؛ نه، این بار خدا به سرمنزله خواهد رسید، منتها سعادتش را کس دیگری خواهد برد، جمعیت دیگری این افتخار نصیبشان خواهد شد که این بار را به منزل برسانند.

«مَنْ يَرْتَدَّ مِنْكُمْ عَنْ دِينِهِ» هرکه از شما از دین خود بازگردد و مرتد شود، «فَسَوْفَ يَأْتِي اللَّهُ بِقَوْمٍ» خواهد آورد خدا مردمی را - این مردم همان مردم ایده آل اسلامی اند. آن جامعه ایده آل اسلامی، از لحاظ پیوندها و رابطه های داخلی و خارجی این جورند که در این آیه آمده است - «فَسَوْفَ يَأْتِي اللَّهُ بِقَوْمٍ يُحِبُّهُمْ» خدای متعال جمعیتی را پدید خواهد آورد که خود خدا آنها را دوست می دارد، «وَيُحِبُّونَهُ» آنها هم خدا را دوست می دارند. ما هم خدا را دوست می داریم؟ نه! این یک ذره محبتی که شما گاهی اوقات می گویی ای خدا قربانت بروم - که هیچ احتیاجی به این جور قربانی گفتن هم و قربانی کردن هم ندارد خدا - و تازه دروغ هم می گوئیم ما، قربان خدا به هیچ صورت حاضر نیستیم برویم، این دوستی نیست. محبت خدا، «قُلْ إِنْ كُنْتُمْ تُحِبُّونَ اللَّهَ فَاتَّبِعُونِي يُحْبِبْكُمُ اللَّهُ» است. این قرآن است. اگر خدا را دوست دارید، از من که پیغمبرم متابعت کنید تا خدا هم شما را دوست بدارد. پس «يُحِبُّهُمْ وَ يُحِبُّونَهُ»؛ یعنی اینها صد درصد تسلیم فرمان خدا بودند، که مورد محبت خدا بودند.

خب، این یک خاصیت و صفت، که مهر و محبت میان آنان و خدا طرفینی است. «أَذِلَّةٍ عَلَى الْمُؤْمِنِينَ» فروتن هستند در مقابل مؤمنان؛ این نشانه کمال رابطه و پیوند صمیمانه است. در مقابل مؤمنین، در مقابل این توده مسلمانی که انباشته اند متن جامعه اسلامی را، هیچ گونه نخوتی،<sup>۲</sup> هیچ گونه غروری، هیچ گونه توقع زیادی ای، هیچ گونه داعیه بیخودی و پوچی در آنها وجود ندارد. یعنی وقتی که در مقابل مردم قرار می گیرند، جزو مردمند، با مردمند، در راه مردمند، برای مردمند، خودشان را از میان مردم بیرون نمی کشند، در برج عاج قایم نمی شوند که از دور مردم را ببینند و برای مردم گاهی دلسوزی هم

۱. سوره مبارکه آل عمران / آیه ۳۱

۲. (نخ و) تکبر و خودبینی

بکنند؛ در مردم، «أَذِلَّةٍ عَلَى الْمُؤْمِنِينَ»؛ خود را فروتن و کوچک می‌کنند در مقابل مؤمنان به خدا. «أَعَزَّةٍ عَلَى الْكَافِرِينَ» - نقطه مقابل - در مقابل کافران و دشمنان دین و مخالفان قرآن، «أَعَزَّةٍ» هستند؛ یعنی تأثیرناپذیر، یعنی سربلند، یعنی حصاری از فکر اسلامی دور خود پیچیده و کشیده که هیچ نفوذی از آنها نپذیرند.

«يُجَاهِدُونَ فِي سَبِيلِ اللَّهِ»؛ خاصیت دیگرشان این است که در راه خدا جهاد و مجاهدت می‌کنند، بی‌امان، بدون قید و شرط، همچنانی که در آیه هست. «وَلَا يَخَافُونَ لَوْمَةَ لَائِمٍ» از ملامت هیچ ملامت‌گری هم نمی‌هراسند و نمی‌ترسند. دیگر حالا چه جور ملامت‌گری، خودتان فکر کنید - دیگر نمی‌توانم توضیح بدهم، خسته‌ام - «ذَلِكَ فَضْلُ اللَّهِ يُؤْتِيهِ مَن يَشَاءُ» این فضل و لطف و تفضل خداست که به هر که خواهد، می‌دهد، «وَاللَّهُ وَاسِعٌ عَلِيمٌ» خدا گشاده‌دست، گشوده‌دست و داناست.

بعد راجع به ارتباط و پیوند اجزای جامعه اسلامی با آن قلب، با آن قدرت، با آن امام، با آن پیشوا، آیه بعدی دنبال آیات قبلی می‌آید، ببینید چقدر متناسب و زیباست. ببینید که تدبر در قرآن چقدر آدم را روشن می‌کند نسبت به این مسائلی که فکر می‌کرده قرآنی نیست، قرآن چگونه رسا حرف می‌زند. روابط خارجی را گفت، پیوندهای داخلی را گفت، حالا قلب پیوندهای داخلی را بیان می‌کند؛ یعنی پیشوا را، رهبر را، امام را، می‌گوید «إِنَّمَا وَلِيُّكُمُ اللَّهُ»، ولی و قائم امر، آن کسی که تمام نشاطها و فعالیت‌های جامعه و امت اسلامی به او باید برگردد و از او باید الهام بگیرد، خداست. خب خدا که مجسم نمی‌شود بیاید بین مردم بنشیند امر و نهی کند، دیگر چه کسی؟ «وَرَسُولُهُ»؛ پیدا است که بین رسول و بین خدا هرگز رقابت و تنازع و تنافر هم که نیست؛ رسول، رسول اوست باز. خداست و رسولش، خب، رسول که همیشه باقی نمی‌ماند؛ «أَنَّكَ مَيِّتٌ وَأَنْتُمْ مَيِّتُونَ»<sup>۱</sup> بعد از رسول چه؟ بعد از رسول هم داریم؛ «وَالَّذِينَ آمَنُوا» آن مؤمنان. کدام مؤمنان؟ هر کسی که ایمان آورد کافی است؟ نه، نشانه دارد. «الَّذِينَ يُقِيمُونَ الصَّلَاةَ» اقامه نماز می‌کنند، «وَيُؤْتُونَ الزَّكَاةَ» می‌دهند زکات را، «وَهُمْ رَاكِعُونَ»، واو را حالیه گرفتند مفسرین؛ در حالی که در رکوعند، در حال رکوع زکات می‌دهند. یعنی چه کسی؟ یعنی امیرالمؤمنین، علی بن ابی طالب، به عنوان ولی معین می‌شود.

حالا شما یک وقت این را از آیه استفاده می‌کنید، واو را واو حالیه می‌گیرید، خیلی هم خوب؛ اگر به

۱. (ن فر) از یکدیگر بی‌زاری و دوری جستن.

۲. سوره مبارکه زمر/ آیه ۳۰

فرض در این هم تشکیک نکنید، بگویید نه، مطلق مؤمنین را می‌خواهد بگوید که دارای این خصوصیت هستند. بنده سؤال می‌کنم: سمبل و رمز برای یک چنین کلّیتی چه کسی می‌تواند باشد در جامعه اسلامی؟ غیر از علی بن ابی طالب کسی را سراغ نداریم. در آن جامعه اسلامی، آن کسی که می‌توانست سمبل این گونه جناح ایمانی متقن و محکمی باشد، علی بن ابی طالب است؛ ولو فرض کنیم که آیه به آن حضرت هم ناظر نباشد، اگرچه که به خاطر واقعیت تاریخی‌ای که نقل شده، ناظر است.

البته توجه آقایان باشد، این تذکر را من لازم شد که بدهم راجع به بحث دیروز یا بحث امروز؛ ما بحثمان اگر در باب امامت یا ولایت یا تکیه روی شیعه است، جنبه مثبت قضیه در نظر ماست، نه جنبه منفی قضیه. ما همین طور که مکرر گفتیم، لازم می‌دانیم که شیعه خودش را بشناسد، فکر خودش را بشناسد، ایمان خودش را هرچه بیشتر راسخ و نافذ بکند، این را معتقدیم.

ما که داریم بحث می‌کنیم، می‌خواهیم تشیع را اثبات کنیم، نمی‌خواهیم دیگران را نفی کنیم. نمی‌خواهیم بیخودی اختلاف فکری و سلیقه‌ای باز درست کنیم، نه. اما شما لازم است بفهمید که چگونه درک می‌کنید تشیع را؟ تشیع که می‌گوییم، نگو با خودت که آقا حالا اسلام را ثابت کنید، تشیع باشد بعد، نه؛ آن تشیعی که من می‌گوییم، غیر از اسلام چیز دیگری نیست، اسلام غیر از تشیع چیز دیگری نیست. اسلام را ده جور می‌بینند بینندگان، یک جور دیدن، دیدنی است که تشیع می‌بیند، اسلام واقعی همان است. برداشتی که شیعه از اسلام و قرآن دارد، آن برداشت، برداشت درست و منطقی و عادلانه و عاقلانه است. توجه دارید؟ بنابراین ما داریم اصول اسلامی را می‌گوییم؛ به خیال خودمان و به نظر خودمان، اصول ایدئولوژیکی اسلام است اینها که داریم بحث می‌کنیم و بیان می‌کنیم. و گمان نمی‌کنم شما هم اگر فکر کنید، برخلاف این نظری داشته باشید. بنابراین مسائل مثبت و جنبه‌های مثبت قضیه مورد نظر ماست.

ما اسلام را آن چنان که در مکتب تشیع می‌فهمیم و می‌شناسیم، داریم بیان می‌کنیم. کار نداریم حالا به جناح‌های دیگری که ممکن است جور دیگری بشناسند و بفهمند، بحث هم نمی‌کنیم با آنها فعلاً، دعوا هم نداریم، تعارض هم نداریم، برادر هم هستیم، دست دوستی هم می‌دهیم، چرا؟ چون دشمن داریم، چون بیرون خانه دشمن ایستاده. ما دو برادر الآن حق نداریم توی سر و کله هم بزنیم. این هم طریقه ماست که خواستم عرض کنم که آقایان بدانید؛ بحث راجع به تشیع و شیعه، به خاطر اصالت شیعه است، به خاطر اینکه ما معتقدیم به تشیع، به خاطر این است که اسلام را از دیدگاه تشیع می‌بینیم،

نه به خاطر این است که می‌خواهیم بین شیعه و سنی اختلاف ایجاد کنیم، ابدأً، این اختلاف را هم حرام می‌دانیم.

«إِنَّمَا وَلِيُّكُمُ اللَّهُ وَرَسُولُهُ وَالَّذِينَ آمَنُوا الَّذِينَ يُقِيمُونَ الصَّلَاةَ وَيُؤْتُونَ الزَّكَاةَ وَهُمْ رَاكِعُونَ»؛ خب، حالا اگر ولایت را مراعات کردیم، چه کار می‌شود؟ اثری هم دارد برای ما؟ اگر ولایت را که دارای سه بُعد شد تا حالا؛ یکی حفظ پیوندهای داخلی، یکی قطع پیوند و وابستگی به قطب‌های متضاد خارجی، این دوتا، یکی هم حفظ ارتباط دائمی و عمیق با قلب پیکر اسلامی و قلب امت اسلامی، یعنی امام و رهبر، سه بعد ولایت را که بیان کردیم، حالا اگر این سه بُعد را مراعات کردیم، چگونه خواهد شد؟ آیه قرآن جواب می‌دهد به ما؛ «وَمَنْ يَتَوَلَّ اللَّهَ وَرَسُولَهُ» آن کسی که قبول ولایت کند با خدا و با رسولش و با کسانی که ایمان آورده‌اند، با مؤمنان این پیوند را مراعات کردند و حفظ کردند و نگسستند، اینها غالبند، پیروزمندانند.<sup>۱</sup> از همه پیروزتر همین‌ها هستند و این‌ها هستند که بر همه جناح‌های دیگر غلبه خواهند داشت.

---

۱. ادامه آیه ۵۶: «وَالَّذِينَ آمَنُوا فَإِنَّ حِزْبَ اللَّهِ هُمُ الْغَالِبُونَ».